

مؤلف: لویی مادلن عضو آکادمی فرانسه

مترجم: آقای مشفق همدانی

# نایپلئون کبیر

## خلاصه شماره های پیش

- لویی مادلن در این کتاب زندگی ناپلئون را مخصوصاً
- از لحاظ نبوغ بنیان گذاری و اقدامات بزرگ اجتماعی،
- وی مورد بحث قرار داده میگوید که از او ان کودکی،
- آثار هوش و ذکاوت بی نظیری در ناصیه او هویدا بوده
- و آموزگاران خویش را از قدرت استعدادهای خداداد
- و متعجب میساخت در شانزده سالگی تحقیقات خود را در
- دانشکده افسری پاریس بیابان رسانید و با درجه
- ستوانی در هنگ آهن که پادگان والانس بود داخل
- خدمت شد.

## فصل دوم

نخستین سالهای خدمت و اندیشه های او ۱۷۸۹ - ۱۷۸۵

من در باره جزئیات زندگی ناپلئون در والانس نیز بتفصیل نمی پردازم زیرا این خود فیاز هند کتابی جداگانه است تنها یاد آور میشوم که چون ناپلئون به والانس رسید و خدمت افسری خویش را آغاز کرد با انضباط و نظم بی نظیری بفرار گرفتن فنون افسری پرداخت و مخصوصاً بتوپخانه عشق خاصی میورزید و رؤسایش هم از روزهای اول شایستگی حیرت انگیزی در وی برای فرار گرفتن قسمتهای علمی نظام تشخیص دادند داستان زندگی این نابغه بزرگ هنگام اقامت در والانس برآستی داستانی شیرین و درعین حال تأثیر انگیز است این جوان شانزده ساله که تنها ۱۹ سال بعد میبایستی بزرگترین امپراطور فرانسه و شاید تاریخ

گردد و جز حقوق ماهیانه ناچیز خویش در آمد دیگری نداشت با صرفه جوئی کاملی  
 امرار زندگی میکرد و کار اصلاک او بجائی رسیده بود که حتی خود را از حد اقل  
 خوراک و پوشاک که برای ادامه زندگی لازم است معروم میساخت و بهمین جهت  
 دید کافی بی فروغ و چهره ای رنگ پریده و لباسی مندرس داشت و بیشتر ساعات  
 زندگی صرف مطالعه میشد. تنها مایه سعادتش وجود کتابخانه بزرگی در  
 مجاورت خانه محقرش بود که گنجینه ای از آثار بزرگترین نویسندگان و فلاسفه  
 بشمار میرفت و ناپلئون باحرص و ولع بی نظیری پیوسته بدان مراجعه میکرد و  
 هر بار کتابی بر مغز میگردفت و چون معشوق دلفریبی آنرا بسینه میفشرد و در اندک مدتی  
 بالذات فراوان مطالعه میکرد و دست رد بر آثار هیچ يك از فلاسفه از ولتر تا رینال  
 Raynl از هابلی Mably تا زان زاکروسو نمیگذاشت و مخصوصاً زان زاکروسو  
 ویراستهت مجذوب کرده بود زیرا نه تنها عقاید روسو در نظری اصولی عملی و  
 منطقی بود بلکه مخصوصاً برای آنکه افکار این دانشمندان بزرگ میدان را  
 برای جولان اندیشه های دور و دراز وی آماده میساخت. نکته ای که ذکر آن  
 در اینجا فوق العاده در خور اهمیت است آنست که انتظار ناپلئون از کتاب خوب  
 تنها آن بود که نیروی تخیل و تفکر خارق العاده ویرا توسعه دهد و براستحکام  
 و قدرت اندیشه هایش بیفزاید تقریباً تمام شش سال خدمت وی در والانس و حتی  
 ایام مرخصیش باالتهاب و صف ناپذیری صرف مطالعه کتابهای فلسفه و علم الاجتماع  
 و علوم ریاضی و نظامی و تاریخ و جغرافیا و سیاحتنامه و علوم سیاسی گردید و برای  
 آنکه اندیشه هایش در موضوعهای مختلف پیش از پیش تثبیت گردد یادداشتهای  
 بیشماری بر میداشت که مجموع آن از هزاران صفحه هم تجاوز میکند  
 و بعنوان یادگار دوره مطالعات وی در والانس باقی مانده است با اینهمه  
 در این سالها خدمت سربازی و مطالعه وی را از توجه بامور خانوادگی باز نمیداشت  
 بلکه در سال ۱۷۸۶ یعنی یکسال پس از ورود به والانس به کرس بازگشت و با قلبی  
 آنباشته از شادی عمه های کهن سال و سرزمین اجدادی خویش را دیدن کرد ولی وضع  
 خانواده خود را که بر اثر کارهای ناقص و اشتباهات پدرش به منتهای وخامت  
 رسیده بود چنان ملالت بار یافت که بموض بازگشت بوالانس راه پاریس پیش

گرفت و در آنجا بکارهای ناتمام و قرار دادهائی که پدر وی با وزارت خانه‌ها بسته بود سرو صورتی داد و تقریباً با موفقیت به کرس بازگشت لیکن بر اثر ضعف حکومت مرکزی دستورهائی که از پاریس آورده بود در کرس مورد توجه قرار نگرفت بطوریکه ناگزیر شد مرخصی خود را تا اول ژوئن ۱۷۸۸ تمدید کند در مدت اقامت در آزاکیسو توانست بار رنج و زحمت مادرش را بطور محسوس سبک تر سازد و با نهایت زبردستی امور خانواده خویش را اداره نماید و برادران و خواهران خود را راهنمایی کند و شیرازه امور خانواده را مجدداً محکم سازد و با فراغت خاطر بیشتری به والانس باز گردد. اقامت ثانوی نابلیون در والانس دیری نپائید زیرا چند ماه بعد هنگام آهنگ به اوکسون Auxonne انتقال یافت.

زندگی نابلیون در اوکسون نیز تقریباً مانند روز اقامتش در والانس سپری شد بدینقرار که از لحاظ صرفه جوئی در سر باز خانه اقامت کرد و تمام او قاتش صرف مطالعه مخصوصاً تحقیق در باب توپخانه گردید. کتابهائی که بواک Grebeauval در باره توپخانه نگاشته بود چندین بار از آغاز تا پایان مطالعه کرد و کتاب مختصری را جمع به تیراندازی نگاشت که فوق العاده مورد توجه قرار گرفت اما کتابهای نظامی او را از پرداختن به کتابهای فلسفه و تاریخ مخصوصاً مجلات و تألیفات معاصرین که همه حکایت از سقوط قریب الوقوع رژیم سلطنت فرانسه می کردند باز نمیداشت در این میان نسبت به تمایز و تمایز علاقه خاصی احساس میکرد و نمایشنامه های کرمی و ولتر را با لذت فراوان مطالعه میکرد و چون التهاب درونی او تنها بمطالعه تسکین نمی یافت گاه بنگارش داستانهای کوچک تاریخی می پرداخت که نتیجه همه آنها اصلاح اخلاق بود و مخصوصاً نفوذ روسو بطور روشن در افکار و طرز انشاء وی مشاهده میشد بنا بر این اگر در این هنگام مقدمات انقلاب کبیر فرانسه وی را غافلگیر نساخت مایه شگفتی نیست زیرا فکر او برای پذیرفتن اصول انقلاب کاملاً آماده شده بود نابلیون در حقیقت پیرو همان فیلسوفانی بود که مقدمات اشتعال نایره انقلاب را هم فراهم ساخته بودند و نگاهی به منشآت وی هنگام اقامت در اوکسون ثابت میکند که او تقریباً از هوا

خواهان نمایندگان بود که بعد از ۱۷۸۹ برای تأمین پیروزی انقلاب اهتمام ورزیدند زیرا در نوشته های خود از حقوق ملت و پیمان اجتماعی و آزادی توده و ستمگری طبقات عالی به بسیار سخن میگویند ولی نکته ای را که باید کاملاً تصریح نمود آنست که ناپلئون در اینموقع کاملاً بازبرور و کردن سازمان اداری و کسبختن شیرازه امور و پشت پا زدن بکلیه اصول موجوده موافق نبود بلکه عقیده داشت که از راه اصلاحات تدریجی باید رژیم منطقی تر و عادلانه تری را جانشین رژیم فاسد و غلط آن عهد نمود در این موقع از آن روح پرهیجان انقلابی که مردم پاریس را به شورش و طغیان تحریک میکرد و سربازان را بنا فرمانی در مقابل سران خویش اغوا مینمود و شورشیان را بطرف باستیل و کاخ و رسای حرکت میداد و جویهای خون در خیابانهای پاریس جاری میساخت اثری در این افسر روشن فکر و اصلاح طلب وجود نداشت و بطوریکه بعداً ملاحظه خواهیم کرد در سال ۱۷۹۲ جداً از توهینی که بمناسبت شورشهای ژوئن و اوت به خاندان سلطنتی و حیثیت تاج و تخت فرانسه وارد آمده بود اظهار تأثر و تألم کرد. در تمام دوره انقلاب هلناً از انقلابیونی هواخواهی میکرد که تنها در صدد خراب کردن و سوزاندن نبودند و بیشتر سعی آنان صرف آن میشد که بر ویرانه های تأسیسات کهن کاخ های نو و حکم بر پا کنند. هر گاه اندکی در آثار وی که قبل از ۱۷۸۹ نکاشته غور کنیم ملاحظه مینمائیم که روح بنیان گذاری و اصلاح طلبی وی بطرز حیرت انگیزی در تمام آنها تجلی میکند. آنچه در هر رژیم بی بیشتر مورد تنفراست هرج و مرج و اموری است که منتهی به آنارشی میگردد تا بجدی که کتاب روستان Rousian را در باره مسیحیت رد میکند زیرا روستان در این کتاب نسبت به مسیحیانی که مورد ظلم و ستمگری قیصرها قرار گرفته بودند ابراز همدردی میکند. ناپلئون میگوید که قیصرها کاملاً حق داشتند این مسیحیان را آزاد دهند زیرا آنها عزم داشتند در سایه مذهب رسمی پایه قدرت و نفوذ امپراطوران را و از کون سازند.

اما آنچه بیشتر از صفات و استعداد این ستوان جوان در این موقع جلب توجه میکند علاقه وی بمسائل دولتی است در این باب باید توضیح بیشتری داد زیرا رمز پیروزی و موفقیت ناپلئون در آن نهفته است. کسانی که از سال

۱۷۹۶ با فرمانده کل جوان ارتش ایتالیا سر و کار یافتند از وسعت اطلاعات وی در باره مسائل دولتی و مشکلات امور اداری غرق دریای شگفتی شدند. در سال ۱۷۹۸ دانشمندانی که همراه وی بمصر رفتند از قدرت و استعداد غریب او در ایجاد تشکیلات و پی ریزی در ششدر حیرت افتادند و در سال ۱۸۰۰ ملت فرانسه مات و مبهوت ماند که این کنسول جوان چگونه با چنین مهارت و استادی امور از هم پاشیده کشور را رتق و فتق نمود و بسرعت تأسیسات بزرگ اجتماعی را در هم ریخت و آنرا بجای آنها تأسیسات نو برپا کرد و در تمام مدت فرمانروائی وی دولتهای اروپا با دیدگانی مملو از حیرت و تعجب به این سر باز جوان که بطرز مجزئه آسانی مسائل سیاسی را حل میکرد و امور ملت بزرگی را اداره مینمود می نگریستند و نسلهای بعد همه این اعجازها را ناشی از تراوشهای چشمه نبوغ خارق العاده و هوش خداداد و قدرت غیر انسانی خواهند دانست.

هر گاه در آثار نابلیون از سال ۱۷۸۵ تا ۱۷۹۱ نیک دقیق شویم ملاحظه میکنیم که اگر این نابغه بزرگ آن حرص و التماس تسکین نا پذیر را بمطالعه نداشت و قبلا به اندیشه های بزرگ و افکار عالی خویش نظم و نسقی نمیداد و چنانکه باید مغزش را با افکار بدیع و اندیشه های فلاسفه و نویسندگان بزرگ آشنا نمیکرد اگر هم واجد حیرت انگیزترین نبوغ بود با این همه نمیتوانست تنها در پرتو استعداد های خداداد با این زبر دستی و استادی ملیون ها نفوس را اداره کند و با چنان مهارتی به رتق و فتق امور کشور بپردازد.

هنگامیکه در پاریس و شهرستانهای فرانسه امواج انقلاب و طغیان همه جا را فرا گرفته و هرج و مرج در همه جا حکمفرما گردیده بود و کالج های سازمان دولتی پیاپی فرو میریخت تصور میکنند که فکر او متوجه چه نکاتی بود؟ ایجاد دولت مقتدر تر و محترمتری که در عین بسط عدل و مساوات و برادری هیچ يك از افراد ملت یارای تجاوز به قدرت و نفوذ آنها نداشته باشند.

نابلیون فکر مغرب نداشت بلکه دارای اندیشه های اصلاح طلب بود و میخواست کاخهایی از اصلاحات در جهان برپا کند که تا جهان باقی است

کسی را یارای تجاوز بدانها نباشد و بهتر از آنها نیز در مخیله هیچکس راه نیابد. اصول مختلف، افکار متعدد، پیشنهادهای گوناگون را بانهایت دقت تحت مطالعه قرار میداد تا سازمانی بوجود آورد که هم نفوذ دولت را تقویت کند و هم بنفع ملت باشد و هم هیچکس نکته‌ای قابل انتقاد در آن نیابد. اهمیتی که ناپلئون در فکر خود همیشه برای اصول اجتماعی و نظم و انضباط در میان افراد مردم هم از عنفوان شباب قائل میشد صدعا دلیل و مدرک دارد و در تائید نبوغ خدا داد وی در سازمان دادن و اداره کردن مردم هزاران داستان حقیقی موجود است که تنها در اینجا بذكر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم در سال ۱۷۸۸ افسران جوان پادگان اوکسون برای تفریح و گذرانیدن اوقات فراغت و در عین حال تقویت رشته الفت و دوستی تصمیم گرفتند انجمنی بنام (لاکالت) Lacalotte تشکیل دهند و چون بناپارت از همه آنها با معلومات تری بود او را مأمور قدومین اساسنامه لاکالت کردند. بناپارت موضوع را آنقدر جدی گرفت و چنان اساسنامه عریض و طویلی تنظیم کرد و با چنان طمطراقی خواند که هیچیک از دوستانش نتوانست از خنده خودداری کند و در حقیقت امروز هم وقتی به جملات پر آب و قاب این اساسنامه دقیق شویم مدام بی‌اراده چنین می‌پنداریم که مؤلف آن قصد شوخی داشته است زیرا این اساسنامه پر آب و رنگ بهیچ‌روی با موضوع آن تناسبی ندارد و عباراتی از قبیل: قوانین اساسی، و لزوم اطاعت هر دولتی از رئیس خود، و غیره آنقدر در آن زیاد مشاهده میشود که کوئی ناپلئون برای دولت بزرگی قانون اساسی تنظیم کرده است تا بحدی که فردریک ماسن Fredric Masson مواعظ معروف میگوید که تقریباً سه ربع مواد قانون اساسی لاکالت عین همان مواد قانون اساسی کنسولای سال هشتم انقلاب است ضمناً این نکته را نیز باید یاد آور شویم که ستوان بناپارت کمترین وقتی به استهزاء دوستان خود نمیکذاشت بلکه عادتش همیشه آن بود که همه چیز را جدی بگیرد و چون برای تائید اظهارات خویش پیوسته به گفتار نویسنده‌گان بزرگ استناد مینمود او را فضل فروش میخواندند و تقریباً تمام افسران آژاکسیو هنگام اقامت ناپلئون در کرس او را بهمین عنوان میشناختند